

از روش ماصاب

یاسرین

اگر از دریچه شناخت به نظاره بنشینیم، علم، اخلاق و هنر را به عنوان سه گام اساسی در فهم، درک و انتقال یک شناخت می‌یابیم که البته ترتیب قرار گرفتن آنها به همان اندازه مهم است که نفس خود شناخت. علم نخستین نتیجه‌ای است که پس از رویارویی با چیزی به وجود می‌آید و در نگاه کلی می‌تواند گستره‌ای وسیع را شامل شود؛ از یک متعلق سطحی برای یک گرایش و احساس گذرا گرفته تا بینشی عمیق و همه‌جانبه در خصوص موضوع که این خود پدیدآورنده مراتب و سطوح علمی انسان نسبت به یک موضوع خواهد بود. چه هر اندازه قوت این مرحله از شناخت بیشتر و کامل‌تر باشد، پشتوانه‌ای قوی برای گام‌های آتی فراهم می‌گردد. کمی جلوتر، اخلاق عبارتست از درک و وجدان فهمی که در مرحله نخست شناخت - علم - صورت گرفته است و باز هر آن قدر که علم انسان نسبت به یک موضوع کامل‌تر باشد، زمینه برای تاثیر آن موضوع در او بیشتر و بیشتر مهیا می‌شود. نتیجه آنکه ماهیت اخلاق به ظهور رسیدن علم انسان در وجود اوست و رسالت آن انتقال موضوع از ذهن به عین و از گوش به آغوش! اما فرآیند شناخت در این مرحله پایان نمی‌گیرد بلکه در گام نهایی و سومین، شکلی دیگر می‌یابد تا خود آغازگر دور جدیدی از شناخت باشد و اینگونه هنر به وجود می‌آید تا نخست از علم و اخلاق خبر دهد و سپس با فراهم آوردن زمینه‌ای برای مواجهه جدید، سیر شناختی دیگری را که باز خود دربرگیرنده علم، اخلاق و هنر است رقم زند. این چنین معرفت جریانی می‌یابد و از مبدأ اولیه خود با طی طریق در مراحل سه‌گانه شناخت، گستره وجود را در می‌نوردد و پیش می‌رود.

حقایق قدسی و الهی که در قالب معارف دینی به ظهور رسیده‌اند نیز بر قاعده شناخت استوارند. دغدغه فهم انسان از حقیقت وجود خود و تلاش بی‌وقفه او برای معنایابی برای زندگی، خواستگاه قدرتمندی برای او در مواجهه با دین و معنویت ساخته است، تا آنجا که جدا انگاری پرستش از انسان در مسیر تاریخ همان اندازه شدنی است که سعی در تجمیع نقیضین. همین مواجهه انسان با حقیقت، علم و اخلاق و هنر قدسی را می‌سازد که در بینش توحیدی در قالب وحی، نبوت و رسالت تجلی می‌یابد و در نگاه غیر الهی به شکلی ناقص به صورت روشنائی یافتن، به روشنائی رسیدن و به روشنائی رساندن؛ چه از نوع بودایی و هندی و چه از نوع روشنفکری غربی. اصحاب ادیان می‌کوشند همچون صاحبان آنها علاوه بر فهم، درک و تخلق آموزه‌های اساسی آن دین، طریقی برای انتقال این آموزه‌ها به دیگران بجویند تا از این راه خدمتی کرده باشند و انسان‌های غرق در جهل و ضعف را به نجاتی برسانند. این چنین است که هنر در کنار شکوه بی‌مثالش، ارزشی عملی می‌یابد و ابزاری می‌شود برای انتقال آنچه هنرمند دینی - از علم و اخلاق - در خود فراهم آورده است؛ گذشته از عملکرد دو گروه که یک دسته ناشیانه از کنار اخلاق می‌گذرند و عجولانه به هنر می‌رسند تا علم ذهنی خود را به رخ دیگران بکشند بی‌آنکه خود بهره‌ای از آن برده باشد و دیگرانی که آگاهانه و از روی عناد با تعبیر و تحریف مواضع پیام - در مرحله هنر - سعی در انحراف فرآیند شناخت دارند.

انسان‌هایی که از فرصت مواجهه خود با حقیقت چشم می‌پوشند به ناچار و برحسب همان دغدغه

با هر آنچه در خصوص شخصیت اصلی مسیحی وجود دارد، ارتباط برقرار کند. تصویر و یا مجسمه مسیح مصلوب - حتی بدون وجود عناصری همچون فرشته‌های بالدار سفیدپوش و یا کبوتران سفید که هر یک بار معنایی خاص دارند - خود دربردارنده یک دنیا اعتقاد و احساس است و تجربه دیدن آن می‌تواند سرگذشت، الوهیت، رسالت و نجات‌بخشی مسیح را برای آدم‌های زمان‌ها و جغرافیاهای گوناگون بازگو کند و این تمام آن چیزی است که هنر مسیحی رسالتش را بر دوش می‌کشد؛ البته اگر موسیقی و ادبیات را هم بتوان به این مجموعه ضمیمه نمود، بیش از پیش وزنه هنری مسیحیت سنگین‌تر می‌شود.

مسیح در زمانی یا به عرصه وجود گذاشت که در میان جامعه یهودیان آن هنگام، اندیشه ظهور نجات‌بخشی مسیحایی که می‌آید و به رنج‌های قوم اسرائیل پایان می‌دهد و حکومت آرمانی یهود را تحقق می‌بخشد، رفته‌رفته در افواه و افکار ریشه می‌گرفت و پررنگ‌تر می‌شد. تجربه تلخ تبعید، در کنار فرقه‌گرایی یهودیان و اختلافات دینی بر سر قرائت‌های گوناگون از شریعت و متون مقدس از سویی و زندگی تحت سلطه امپراطوری روم و تحمل آشوب‌ها و لشکرکشی‌های رومی از سویی دیگر به این احساس همگانی مبنی بر انتظاری بزرگ برای نجات‌بخش موعود قوم اسرائیل دامن می‌زد. در سرزمین‌های شمالی نیز مردمان یونان در حال گذران آخرین دوره از تمدن خود بودند که پس از عصر باستان و طلایی قدیم با لشکرکشی‌های اسکندرانی رو به اضمحلال گذاشته بود و در نهایت در مقابل حمله رومیان صحنه را رها کرده بود. فضای الهه‌پرستی و خردگرایی آن زمان باعث شده بود تا فرهنگ خشک و جامد یونان به ضمیمه خشونت و وحشی‌گری رومی چه در فتح سرزمین‌ها و چه در ارضای شهوات، تمام اروپا و مستعمرات رومی آن زمان را در بر بگیرد و تولد، زندگی و سرگذشت عیسی مسیح حادثه‌ای بود که هر چند حقیقتاً وجود داشت اما برداشت‌ها و روایات بسیار و متفاوت از آن - که حتی در برخی موارد متناقض می‌نمایند - باعث شد تا تصویر درستی از آن به دست نیاید و تا امروز نیز، هر قوم و فرقه‌ای برداشتی منحصر به خود از این داستان مبهم داشته باشد؛ پرواضح است که در جریان شناخت، آن هنگام که علم به یک موضوع دچار نقصان و زوال تبدیل شود، اخلاق و هنر برخاسته از آن موضوع نیز تغییرات و تأثیراتی را برمی‌تابد.

پشتوانه محتوایی این تأثیرات برخاسته از برداشتی یهودی - رومی بود که علاوه بر تاکید ویژه بر اصالت پدری - که در یهودیت به صورت پدرانگاری خداوند برای اسرائیل و در اندیشه رومی به صورت اندیشه پدرسالارانه‌ای که در همه حوزه‌های زندگی رومیان، از خانواده گرفته تا حکومت و سیاست وجود داشت - نگاهی متفاوت به موضوع مسیح داشت که او را به عنوان یک عصیان‌گر، چه در حوزه دیانت و چه در حوزه سیاست، قلمداد می‌کرد. از دیدگاه دستگاه دینی یهود و همچنین دستگاه حکومتی روم، عیسی یک شورشی بود که با گفتارها و اعمال متفاوت و منحصر به فرد، هم در مقابل جریان حاکم دینی جامعه آن زمان و آن سامان موضع گرفت و هم بالاخره به جرم اخلاق در نظم عمومی، در یک فرآیند مشترک، با توصیه یهودیان و به دستور حاکم رومی اورشلیم به صلیب کشیده شد و مجازات گردید. اما این همه ماجرا نبود چرا که عده‌ای دیگر برداشتی متفاوت از آنچه رخ داد انجام دادند؛ این جریان که از متن خود یهودیان و البته با پشتوانه فکری یونانی به راه افتاد و بعدها نام مسیحیت به خود گرفت، به این گزاره معتقد شد که عیسی، همان خداست که بر بشر ظاهر شد و به صلیب کشیده شد.

این اصطلاح
از آنجا گرفته شد
که هندیان قدیم خود را توتی نامیدند و
مورد پرستش خود را توتی نامیدند و
از قبله خود و هر یک از افراد آن را نیز چنین
نام گرفتند. اسم این توتی
به صورت گوناگون در متون
یهودانه که
برای
ساختن اسرار قبله
بکار می‌آیند، هم چنین
به وسیله توتی با
توتی در ارتباط دارند یا همه از آن به وجود آمده‌اند.
توتی در دانش، تاریخ، فلسفه، عرفان،
۱۳۰۱۳۷۸، فصل چهارم،
موضوعات مختلف
دینی



این زمینه فکری به همراه گرایشات فرهنگ یونانی سبب گردید تا مرام جدیدی موسوم به مسیحیت با درونمایه‌هایی همچون انسان - خدایی، فداکاری خدا برای نجات بشر، نفی شریعت و ایمان‌گرایی صرف پدید آید؛ گویی در مسیحیت تازه متولد شده از طرفی پدر آسمانی یهودیان به زمین نزول کرد و از طرف دیگر زئوس که خود در صدر خدایان یونان قرار داشت - و بعدها این نقش را در روم به عهده گرفت - رنگی روحانی زده شد و به عیسی تغییر نام یافت. مسیحیان بر همین روال راه خود را از هم‌کیشان یهودی‌شان جدا کردند و با تکیه بر نوآوری‌های اعتقادی شخصی به نام پولس - که خود حاصل سنتز فرهنگ یهودی و یونانی بود - به ایجاد یک دین جدید کمر بستند. دینی که رفته رفته با توجه به ماهیت عاطفی‌اش، اروپای خشک و خشن آن زمان را در نور دید و پس از چندی در امپراطوری روم به رسمیت رسید.

تأثیرات مسیحی در همه حوزه‌های هنری نیز قابل مشاهده است؛ نمادهایی چون مسیح مصلوب و مادر و فرزند جای خود را در هنر نقاشی و مجسمه‌سازی زمانه آغازین تاریخ مسیحیت به‌گونه‌ای گشودند که بعدها بخش غالب هنر نجات‌اندیشانه بشری به این مفاهیم اختصاص یافت. از باب نمونه این تأثیر را می‌توان در تغییر تمثال‌ها و مجسمه‌هایی که از زئوس در هیأتی برهنه و در بلندی ایجاد شده بود، به تماشا نشست که در فضای جدید، همگی خرقره‌ای به تن کردند و به عنوان خدای آسمانی مجسم و جایگزین خدای خدایان کوه‌المپ نمودار شدند. همچنین هنر موسیقی دچار تحول

شد و با توجه به زمینه موجود در میان یهودیان درباره تأکید بر دعا و مناجات آوازگونه و نیز مراسم عرفانی و اسرارآمیز دیونوزوسی^۲ در یونان هلنی که موسیقی جزء لاینفک آن به شمار می‌رفت، در خدمت اندیشه مسیحی قرار گرفت. از سوی دیگر متون اناجیل نگاشته شده توسط نویسندگان مسیحی در حوزه ادبیات و هنر مکتوب، نمونه‌هایی قوی از زندگی‌نامه و روایت تاریخی محسوب می‌شوند که با هدف ترسیم زندگی‌نامه و پیام مسیح قابلیت می‌یابند تا به آثاری فاخر در هنر داستانی و ادبیات نمایشی تبدیل شوند. این تأثیرات مهم تاریخی در زمینه‌های نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی و ادبیات باعث شد تا ظرفیت ویژه‌ای برای مسیحیت به وجود آید تا با کمک آن بتواند جای جای محیط اثرگزاری فرهنگی خود و در رأس آن کلیسا را به نمایشگاهی از نقش و مجسمه تبدیل کند که در آن به طور همزمان هم می‌نوازند و هم قطعاتی از اناجیل و سرودهای مذهبی را زمزمه می‌کنند. جالب آنکه این وضعیت تنها به زمان سلطه نظام کلیسایی در سده‌های میانی محدود نمی‌شود و رنسانس نیز - علیرغم این که در بطن خود نگاهی انتقادی به دین داشت - باعث تعطیلی هنر مسیحی نگردید و چه بسا آن‌چه در واقع رخ داد بیش از پیش به شکوفایی و باروری جریان تفکر مسیحی در هنر انجامید.

در رنسانس هرچند بساط دینداری پرچیده شد اما ایده مسیحی در قالب هنر ادامه یافت و حتی به همت افرادی همچون داوینچی که



دستی توانا در هنر و صنعت داشتند، پایه پای پیشرفت های تکنیکی پیش آمد تا در نهایت در پیوند هنر و صنعت - سینما - به کامل ترین مرتبه خود دست یازد.

سینما از آن جهت که تصویر، صدا و روایت را در خود پیوند زده است، رفته رفته به ابزاری بی رقیب در خدمت هنر تبدیل شد تا از آن پس مسئولیت انتقال و انتشار بهتر آنچه آدمیان در سر می پروراندند را بر دوش گیرد. نیز سینما در فرهنگ و جغرافیایی متولد شد که تفکر و هنر مسیحی تا عمیق ترین لایه های زندگی مردم و حتی نخبگان پیش رفته بود. حال آنکه از سوی دیگر تبلیغ و ارشاد خستگی ناپذیر قدیسان، جزء پررنگ فعالیت های دینی مسیحی به شمار آمده و می آید. این عوامل به ضمیمه دارایی های فرهنگی و تکنیکی اروپائیان که ذکر آن گذشت، باعث شد تا قابلیت های هنر مسیحی با توانمندی های سینمایی گره بخورد و در جریان یک انطباق موفق - هم چنان که کتاب مقدس اولین محصول دستگاه چاپ بود - از همان ابتدا پای مسیح به سینما باز شود. از این زاویه، پرداختن سینماگران به مسیح و روایت ماجرا و آموزه های او در بدو تولد هنر هفتم به دو انگیزه متمایز اما نزدیک به هم باز می گردد: نخست علاقمندی و تلاش عیسویان برای فریاد کردن آنچه بدان معتقد بودند - که از قضا میراث پر بار هنری شکل گرفته در مسیر تاریخ آنها خود به تنهایی نقش مؤثری در موفقیت شان داشت - و دیگر تمایل اهالی سینما به پاسخگویی و بهره مندی از اقبال مخاطبان مسیحی به ترسیم ملموس و چندباره آنچه یک عمر فقط از راه شنیدن، تجربه اش می کردند.

بازنگری کاژنامه آثار سینمایی که به طور مشخص به سوزه مسیح پرداخته اند نکات قابل توجهی را در پی دارد. در بررسی این آثار که گاه به سینمای مسیحی و گاه به سینمای مسیحیان نامیده می شود، تقریباً مضامین مشترکی به چشم می خورد. مفاهیمی چون تجسد، گناه ازلی، ایمان، عشق، رنج، صلیب، فدا، تثلیث، تقدیر، رستاخیز، زندگی قدیسان، تأثیرات روانی و اجتماعی اعتقاد مسیحی و احوالات دین مردان و سیستم کلیسایی، غالب موضوعات این آثار را در بر می گیرند. فیلم هایی که درباره مسیح ساخته شده اند، بنا به ماهیت تاریخی و داستانی موضوع، یا به طور مستقیم از اناجیل - که در واقع زندگی نامه هایی از مسیح محسوب می شوند - بهره برده اند و یا بر اساس رمان و کتابی مشخص شکل گرفته اند که هر یک از آنها در حکم اقتباسی هنری از موضوع اصلی به نگارش درآمده است.

فیلم خرقة^۵ که بر اساس رمانی از لوید سی. داگلاس به تصویر کشیده شد، روایت تازه ای نسبت به آثار ماقبل خود ارائه کرد. پرداختن به مسیح در داستانی فرعی و از دریچه کشمکش های فرمانروایی رومیان که در نهایت به اورشلیم کشیده می شود، درون مایه این اثر را شکل می دهد؛ فیلم از پرداختن به زوایایی از داستان همچون شخصیت مریم مقدس پرهیز می کند، صحنه تصلیب را در فضایی شهودی به تصویر می کشد و در نهایت مظاهر ایمان را تا سرحد اصالت یافتن خرقة ای از مسیح تنزل می دهد.

لوئیس بونوئل^۶ در فیلم های نازارین^۷ و ویریدیانا^۸ ترجیح می دهد تا به جای صحبت از داستان مسیح، روایت گر ماجرای مسیحیانی باشد که همچون او سرنوشت تلخی را تجربه کرده اند. بونوئل برخلاف اعتقاد رسمی مسیحی، رنج را نه تنها مایه رستگاری نمی داند که آن را نوعی بیماری روانی و خود آزاری جلوه می دهد؛ ویریدیانا داستان زاهدی ای جوان است که از ترس از دست دادن ایمان، خلوت نشینی پیشه می کند، لباس خشن می پوشد، بر روی زمین می خوابد و خود را حتی با شلاق به رنج وامی دارد. او زندگی اش را وقف گدایانی کرده است که همان ها در شام آخر فیلم، مست و مجنون به خانه اش حمله می برند و اموال و البته پاکی اش را به تاراج می برند. قهرمان دیگر بونوئل - نازارین

۳. مسیح در ابتدا بت پرستان نامیده می شد و بعدها تحت همین تأثیر به عیسی Jesus تغییر نام یافت که قرابت زیادی با لفظ زئوس Zeus دارد.

۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن.

۵. ج ۲، ص ۲۰۹

۲۱۱

5. The
R o b e
(1953). 6. Luis
Bunuel (1900-
1983). 7. Nazarin
(1959). 8. Viridiana
(1961)

نیز سخت به آیین مسیح تعصب می‌ورزد که در نهایت به خاطر همین رویه و حمایتش از بینوایان، مورد خشم کلیسا واقع می‌شود و به جوخه اعدام سپرده می‌شود؛ همچون زمینه‌ای که در آثاری مانند برادر خورشید، خواهر ماه، اثر فرانکو زفیرلی، بر فساد سیستم کلیسا تاکید می‌شود.

دسته دیگری از فیلم‌ها، از جمله عیسی بن مریم^{۱۱} اثر زفیرلی، بزرگترین داستان عالم^{۱۲} ساخته جرج استیونس، انجیل به روایت متی^{۱۳} به کارگردانی پیر پائولو پازولینی و نیز عیسی^{۱۴} ساخته جان کریش، سعی کرده‌اند تا روایتی متقن و دسته‌اول از ماجرای مسیح ارائه دهند تا آنجا که سازندگان فیلم عیسی بر انطباق خود با انجیل لوقا تاکید می‌ورزند و دیگری این تاکید را در درون نام خود تکرار می‌کنند. هرچند همه این آثار قصد دارند تا با پرداختن به جزئیات زندگی مسیح، تصویرگر حقیقت باشند اما تفاوت‌های موجود که ناشی از برداشت‌های مختلف سازندگان آنهاست، مخاطبان مسیحی را در هزارتوی اختلافات عقیدتی، از ماجرای تولد عیسی گرفته تا عاملان به صلیب کشیدنش، گرفتار می‌سازند؛ تا آنجا که شخصیت‌های واقعی داستان یا از نظر دور می‌مانند. و یا مانند مسیح در فیلم بزرگ‌ترین داستان عالم، چهره‌ای مصنوعی یا ریش و چشمی هالیوودی به خود می‌گیرند.

بی‌سامانی روایت‌های سینمایی از مسیح در فیلم آخرین وسوسه‌های مسیح^{۱۵} به اوج خود رسید؛ اثری که بر اساس رمانی از نیکوس کازانتزاکیس^{۱۶} یونانی و به کارگردانی مارتین اسکورسزی^{۱۷} ساخته شد تا باب جدیدی در این عرصه گشوده شود. آنچه پیداست، آخرین وسوسه‌های مسیح واکنشی است در برابر انبوه روایت‌هایی که سعی داشته‌اند تا در بستر واقعیت از مسیح سخن بگویند و از آنجا که هیچ یک راه به مقصود نبرده است، این فیلم ترجیح داده است در فضایی به اصطلاح آزاد و هنری و در واقع تخیلی به تصویرگری پردازد؛ از اینجاست که در ابتدای تیتراژ یادآوری می‌شود که فیلم بر اساس هیچ یک از انجیل ساخته نشده است. شخصیتی که از مسیح در این اثر به نمایش گذاشته می‌شود، آن چنان که در سایر آثار کارگردان آن، اسیر نوعی دوگانگی میان ماده و معناست. او در میان انسانیت و الوهیت خویش سرگردان است؛ از طرفی مکاشفات باطنی، او را به سوی فداء و تصلیب می‌کشاند و از طرف مقابل وسوسه‌های شیطان و نفس رهایش نمی‌کنند. مسیح این فیلم - که بیشتر به شیطان شبیه است تا به خدا - تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و به صلیب نرود ولی در نهایت این سرنوشت را می‌پذیرد و به تبشیر می‌پردازد هرچند وسوسه‌ها تا روی صلیب و بعد از آن نیز ادامه می‌یابند.

نقطه تمایز ساخته اسکورسزی از فیلم‌های هم‌خانواده‌اش، مانور آن بر روی شخصیت مریم مجدلیه است؛ چه اینکه کانون وسوسه‌های مسیح، بر روی این نقش متمرکز است و برای اولین بار این ایده طرح می‌شود که زن بدکاره نجات یافته و هدایت شده توسط مسیح با او ازدواج می‌کند و وجودش میزبان فرزند مسیح می‌گردد.



سال‌های پایانی قرن بیستم یا دو فیلم دیگر این حوزه سپری می‌شود که هر یک از آن‌ها ترسیم‌کننده تاثیر متفاوت ایمان مسیحی در میان معتقدان است. فیلم هفت^{۱۷} ماجرای قاتلی روانی و البته مسیحی است که مصمم است هفت نفر از کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند را از صحنه روزگار پاک کند. از سوی دیگر *استیگماتا*^{۱۸}، روایت زنی گناهکار است که همچون مسیح زخمی بر فراز صلیب، مواضع مشخصی از بدنش - مانند مج‌های دست و پا - زخم برمی‌دارد تا از طریق این رنج و نشانه، تحولی روحی در او صورت پذیرد.

این مرور گذرا بر شاخص‌ترین آثار سینمای مسیحی تا قبل از هزاره سوم میلادی، فراهم‌کننده مجموعه‌ای رنگارنگ از تحولات و تغییراتی است که بر سر یک موضوع واحد ایجاد شده است. این تغییرات محتوایی و فرمی، در جریان تکرار پرداخت به موضوع مسیح و سعی چندباره در بازخوانی سرنوشت او سبب گردید تا هر بار ماجرا شکل و قیافه‌ای تازه به خود گیرد و رفته‌رفته از طریق هنر، تغییر در شناخت راستین مخاطبان حتی برای کلیسا و دین‌مردان مسیحی عادی جلوه کند. نکته اساسی در اینجا است که از منظر محتوا، گذر زمان برای مسیحیت همواره مصادف با تغییرات و تکاملات و انشعابات بسیار بوده است. هر چند در نگاه نخست این موارد آنگونه که در دیگر تفکرات و مذاهب بشری به چشم می‌آید طبیعی به نظر می‌رسد اما وجه تمایز مسیحیت با دیگران، آن است که تقریباً تمامی این تغییرات، انشعابات و اقتباس‌ها برخاسته از خلأ علمی موجود در مورد حقیقت مسیح است.

در آستانه ورود به سومین هزاره میلادی، عرصه سینما آثار برجسته‌ای به خود دید که از توجه ویژه به موضوع مسیح حکایت می‌کردند؛ فیلم‌هایی که هرچند یا به مانند آثار قبلی خود به روایتی مستقیم از مسیح پرداخته‌اند و یا از منظر انسان این زمانه به این بارگاه راه یافته‌اند.

انسان امروز رفته‌رفته در حال دست‌یابی به احساسی همه‌گیر است که شاید در هیچ تکه از زمان به وجود نیامده باشد. اندیشه رسیدن به پایان دنیا از سویی و احساس گرفتار آمدن در بحران معنا از سوی دیگر زمینه‌ساز تبادر فکر نجات در ضمیر آدمیان شده و گویا آنها را در انتهای یک راه طی شده، در ابتدای دوراهی ماده و معنا، زمین و آسمان و به بیانی دیگر شیطان و خدا قرار داده است.

نزدیکی به سال دوهزار میلادی، خود انگیزه‌ای است برای پرسش از مبدا این تاریخ و این که دوهزار سال از چه واقعه و میلاد چه کسی می‌گذرد؟ از این رو زمینه زمانی مربوط به تغییر تاریخ از هزاره دوم به هزاره سوم میلادی می‌تواند یکی از علل انگیزش نسبت به مسیح قلمداد شود و از خواهشی فراگیر برای دانستن این مسئله خبر دهد. هم‌چنین اندیشه بازگشت دوباره مسیح در آخرالزمان اگر با باورهای هزاره‌گرایی که برخاسته از عمق تمدن‌ها و ادیان کهن است در نظر گرفته شود، بعد دیگری از مسئله را معنا می‌بخشد.

احساس آخرالزمانی انسان این عصر که یا در مواجهه با مشکلات و بحران‌های غیرقابل شمار اوست و یا برخاسته از قیاس شرایط کنونی زندگی با نشانه‌هایی از آخرالزمان که در کتب مقدس و باورهای فرهنگی به یادگار مانده و یا حاصل بن‌بست ناشی از مادی‌گرایی و انسان‌محوری دنیای متجدد، البته بهانه‌ای قوی برای توجه به معنویت مسیحی است؛ با توجه به این که مسیحیت علاوه بر غلبه جمعیتی پیروانش بر معتقدان سایر ادیان، در مفهوم عام و کلی حتی برای بی‌دینان، نماینده

9. Fratello
sole, sorella
luna (1972). 10. Je-
sus of Nazareth (1977). 11.
The Greatest Story Ever Told
(1965). 12. Vangelo secondo Matteo
(1964). 13. Jesus (1979). 14. The Last
Temperament of Christ (1988). 15.
Nikos Kazantzakis. 16.
Se'7en (1988). 17.
Stigmata



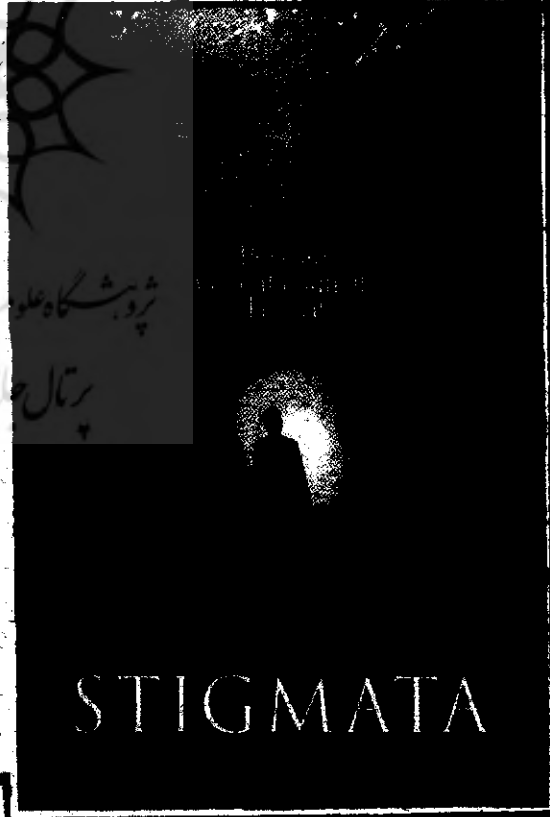
خداپرستی است تا آنجا که در مقیاس جهانی، معنویت نمی تواند خود را از آموزه های مسیحی برکنار بداند. بدین ترتیب شاید بتوان در پاسخ به چرایی گرایش بشر امروز به مسیح، به بررسی این زمینه ها پرداخت: احساس نزدیکی به پایان تاریخ، ضرورت نجات و منجی، بحران معنا و شیطان گروی و دکترین بازگشت دوباره مسیح.

فیلم هایی که اوضاع موجود را براساس به سرآمدن زمان زندگی این چنینی انسان تفسیر می کنند و به استقبال پایان تاریخ می روند، گونه ای از آثار مرتبط با موضوع محل بحث را تشکیل می دهند؛ به هم خوردن نظم طبیعی زندگی و یا دخالت موجودات فرانسائی در سرنوشت بشر در آثاری همچون *نشانه ها*^{۱۱}، *جنگ ستارگان*، *روز استقلال*، *جنگ دنیاها*، *آزماگدون*، *کینگ کونگ* و *روز بعد از فردا* از همین فضای فکری حکایت می کنند. در حالی مشابه نیاز به ظهور و بروز یک منجی برای بهبود وضعیت نامطلوب پیش آمده سبب می شود تا فیلم هایی از قبیل *ماتریکس*^{۱۲}، *مرد عنکبوتی*^{۱۳}، *بازگشت سوپرمن*^{۱۴}، *مردان ناشناخته*^{۱۵} و *شگفت انگیزان*^{۱۶} به تصویر درآیند. منجیان مطرح در این آثار - همانند الگوی مسیح - افراد برجسته ای از مجموعه آدم ها هستند که از روی دلسوزی و فداکاری تصمیم می گیرند تا قدرت و مزیت فوق العاده خود را در خدمت نجات خلق به کار گیرند و در این راه هر چند مورد بی مهری و حتی مخالفت قرار می گیرند اما انگیزه قوی و متعالی آنها در راه رسیدن به هدف کارساز می شود و عملیات نجات صورت می پذیرد.

صرف نظر از فیلم هایی مانند *کنستانتین*^{۱۸}، *طالع نحس*^{۱۹}، *ارباب حلقه ها*^{۲۰} و *هری پاتر*^{۲۱} که ظاهراً سازندگان شان از خدا ناامید شده و در جستجوی بتی در میان نیروهای شیطانی اند، به آخرین و مشخص ترین دسته از آثار سینمایی روز مسیحی می رسیم: *قلمرو آسمان*^{۲۲} در رابطه با لشکرکشی صلیبیان به زادگاه عیسی، *رمز داوینچی*^{۲۳} که روایت تازه تری از ازدواج مسیح دربردارد و *داستان تولد*^{۲۴} که در آستانه کریسمس ماجرای میلاد مسیح را به تصویر درآورده، از این دست به حساب می آیند اما در این بین روایت رنج های مسیح حکایتی دیگر است!

فیلم *مصائب مسیح*^{۲۵} که ساخته *مل گیسون*^{۲۶}، چهره مطرح هالیوود است، جدیدترین اثری به شمار می آید که مستقیماً به سراغ داستان مسیح رفته و در قالب یک کلیپ طولانی، روایتی هنری از این داستان را به نمایش گزارده است. شاید اغراق نباشد اگر این فیلم را تاثیرگذارترین اثری بنامیم که تاکنون در رابطه با مسیح ساخته شده است. چه این که جریان توزیع، استقبال، فروش و نیز بازتاب آن در سطح عمومی مؤید این نظر است.

گیسون که خود یک کاتولیک معتقد است و در شاخه مذهبی خاندان مقدس عضویت دارد، چنان به روایت *مصائب مسیح* پرداخته که گویه یک عمر فعالیت هنری و سینمایی خود را مقدمه ای برای این کار قرار داده و تحت تاثیر پدر - که او نیز مسیحی متعصبی است -



STIGMATA

تهیه، نوشتار، کارگردانی و همه هزینه‌های فیلمش را خود برعهده گرفته است؛ این خاستگاه درونی سازنده فیلم، همان حلقه مفقوده اخلاق در فرآیند شناخت است که حضورش در این اثر به تنهایی بخش مهمی از تاثیرگذاری آن را تضمین کرده و آن را نسبت به نمونه‌های قبلی که از وجود چنین پایه‌ای قوی محروم بودند، متمایز ساخته است. البته هوشمندی گیسون را نیز نباید از نظر دور داشت؛ عاملی که براساس زمان‌سنجی و نیازسنجی صورت گرفته در رابطه با مخاطبان به کمک سایر عواملی که تحلیل آنها گذشت، فروشی بیش از بیست برابر هزینه تولید و توزیع فیلم را برای او به ارمغان آورد ردپای این فراست و دقت را در ساختار محتوایی فیلم نیز می‌توان دید؛ مصائب مسیح بنا ندارد تا همچون آثار مسیح زفیرلی، استیونس و پازولینی روایتی لفظ به لفظ از کتاب مقدس به دست دهد. همچنین قصد ندارد تا همچون اسکورسیزی در آخرین وسوسه‌های مسیح و ران هاوارد در رمز داوینچی به افسانه‌سرایی و اسطوره‌سازی بپردازد بلکه گیسون کوشیده است تا با پرداختن به ساعات پایانی عمر مسیح، ضمن فرار از جنگ مخاصمات کلامی و دعوای الهیاتی در باب ماهیت او، تنها و تنها مصائب مسیح را به تصویر کشد. هرچند این رویه به دوری از متن اصلی نینجامیده و پای‌بندی اثر به انجیل البته با بهره‌گیری از تفاسیری که به روایت اثر جذابیت بیشتری بخشیده‌اند، در جای‌جای فیلم قابل مشاهده است.

قالب و فرم این اثر نیز، هم‌چنان که محتوا و ساختارش، کم‌نظیر می‌نماید. انتخاب بازیگران و گماردن آنان در بطن شخصیت‌های داستان که از دشوارترین بخش‌های تولید فیلم‌های این چنینی است، در مصائب مسیح به بهترین شکل صورت پذیرفته؛ از انتخاب جیمز کاوزل^{۳۷} برای نقش مسیح گرفته تا گزینش بازیگران نقش‌های مریم مقدس، شیطان، خاخام‌های یهودی، فرماندار و سربازان رومی، همگی نشان از دقت نظر گیسون بر تناسب شخصیت بازیگران با نقش‌های آنان دارد، چه اوج این روند را می‌توان در انتخاب بلوچی برای نقش مریم مجدلیه به نظاره نشست؛ قرارگرفتن بازیگری که در دید تماشاگران و ذهنیت مخاطبان تناسب زیادی با زنان بدکاره دارد در نقش فاحشه‌ای که در مقابل مجازات کاهنان یهودی توسط مسیح نجات می‌یابد و در ادامه در رنج دستگیری و به صلیب کشیدن او می‌سوزد، این امکان را فراهم می‌سازد تا گناه‌کارترین انسان‌ها هم بتوانند از طریق هم‌حسی با او، روزنه‌ای به نجات بیابند. درست مانند نقش‌های دیگری که کارگردان اجازه می‌دهد همه مخاطبان از کوچک و بزرگ و مرد و زن، جایی برای حضور در کنار مسیح این فیلم بیابند؛ آنجا که کودکی در آتیه آزاردهندگان مسیح کاسه آبی به دست او می‌دهد و یا دخترکی پارچه خود را به خون دست و صورت مسیح تیرک می‌کند و بر فراز همه این‌ها بازی استادانه مورمرگسترن در نقش مریم مقدس که صبورانه، قدم به قدم همراه مسیح می‌رود و در زیر هجوم نگاه‌های بی‌تفاوت مردم و خنده‌های مستانه سربازان رومی، نه تنها سعی در پنهان نمودن مصیبت خود دارد که می‌کوشد پناهی برای دیگر داغداران پسرش باشد.

با این همه توصیف و تعریف و برخلاف رویه رایج، گمان نمی‌رود که مصائب مسیح حامل صادقی برای اعتقاد و ایمان مسیحی بوده باشد. این فیلم همچون سایر آثار قبلی گرفتار یک جانیه‌گرایی است و همچنان که هرکدام از فیلم‌های این چنینی بر بعدی از ابعاد ماجرای مسیح تکیه کرده و به بزرگ‌نمایی آن می‌پرداخته‌اند، به نظر می‌رسد توجه به مصائب و رنج‌ها مانع از به تصویرکشیده شدن همه ابعاد شخصیت مسیح شده است. آنچنان‌که گیسون در یک انتخاب‌گزینشی از همه گفتگوها و مناظرات

19.

Signs.

20. The

Matrix

Revolutions.21.

Spider-Man.22.Su-

perman Returns.23.X-

Men.24.The Incred-

ibles.25.What Dreams May

Come.26.The Others.27.House

of 9.28.Constantine.29.The Omen.

30.The Lord of the Rings.31.Harry

Potter series.32.Kingdom of

Heaven.33.The Da Vinci

Code.34.The Nativ-

ity Story.35.The Pas-

sion of the Christ.

36.Mel Gib-

son.37.

James

Cavie-

zel.

عیسی با مردم و به خصوص سران یهود چشم پوشیده و تنها لباس تسلیم و دل سپردن به تقدیر را بر تن مسیح برگزیده است؛ شخصیتی که نه در هنگامه دستگیری و محاکمه و نه آن زمان که صلیب خودش را بر دوش می کشید و نه در پایان داستان، هیچ گاه از خود دفاع نمی کند و حرفی جز این ندارد که رنج ها مستحق کسی است که حتی برای دشمن خویش سرشار از محبت است!

با کمی تأمل بیشتر می توان تاثیر مصائب مسیح بر مخاطب را در نتیجه استفاده ایزاری کارگردان از معنویت و خشونت دانست؛ آنجا که لطافت موضوع فیلم از یک سو بستر ساز برهنگی ذهن و اعتقاد و احساس مخاطب می شود و از سوی دیگر این وضعیت آماج حملات و فشارهای روحی و عصبی قرار می گیرد که گیسیون با استفاده از هر آنچه در چنته داشته - از بکارگیری موسیقی گرفته تا بهره مندی از جلوه های رایانه ای برای نشان دادن زخم های پیکر مسیح - به مخاطب هدیه می کند؛ و این چنین شاخص ترین اثر سینمای مسیحی به فیلمی تبدیل می شود که هر چند موضوع آن دینی اما روش آن تماماً غیردینی است.

چگونه می توان سردرگمی آثار هنری و سینمایی مسیحی را بدون برطرف کردن ابهام علمی آن ها از بین برد؟ آنجا که بار دیگر اهمیت در نظر گرفتن مراحل سه گانه شناخت و رعایت ترتیب آنها مشخص می شود، ضرورت رجوع به منبعی قابل اعتماد که حقیقت مسیح را تلاوت

کند، برای برون رفت از گمراهی موجود بیش از

پیش احساس می شود؛ مرجعی

که ابتدا و انتهای

زندگی و

سرنوشت مسیح را نه از منظر

انسانی و خدایی بلکه در قالب

رسالت و پیامبری بازگو کند.

